



* ظرف اولی انار بود. پاییز دوید و کنار ظرف انار نشست و گفت: «منم منم انارم، هزار تا دونه دارم. من میوه‌ی پاییزم. خوش مزه‌ام، لذیذم.»
بابا گفت: «از همان قدیم انار در سفره‌ی یلدا بود. می‌گفتند رنگ قرمزش آدم را یاد گرمای خورشید می‌اندازد.
** لبوها رازن عمو آورد. بچه‌ها لبوهای تزیین شده را به



همه نشان دادند و باهم خواندند: «لبو لبو داغه لبو، لبو لبو داغه لبو، لبو زن عمو لبخند زنان گفت: «لبو بخورید. اگر لبو بخورید، بدنتان قوی می‌شود و مریض نمی‌شوید.»

*** ظرف سومی ظرف سیب بود. ظرف سیب را که ماما بزرگ گذاشت توی سفره، مهرداد و مهرزاد دوقلوهای عمه‌جان باهم خواندند: «جانمی سیب شیرین، داره‌کلی ویتامین.»
*** بابا بزرگ تا ظرف هندوانه را دید، فرصت نداد بچه‌ها حرفی بزنند و خودش سریع آمد و کنار ظرف نشست و گفت: «از قدیم می‌گفتند اگر شب یلدا هندوانه بخورید، تا آخر زمستان سرما نمی‌خورید.» بعد هم سریع یک قاچ هندوانه برداشت و مشغول خوردن شد.



**** ظرف آخری، خرمالو بود. آذر دوید و نشست کنار ظرف خرمالو و خواند: «خرمالو ام خرمالو، نارنجی و چاقالو، میوه‌ی پاییز من، بخور منو تو لطفاً.»
بهمن سرفه‌ای کرد و گفت: «از همان قدیم که من کوچولو بودم، توی مهدکودک خرمالو میوه‌ی یلدا بود. مربی‌های مهد می‌گفتند خرمالو قشنگ است و سفره‌ی یلدا را خوشگل می‌کند.» همه از حرف بهمن زدند زیر خنده.



ماما بزرگ به میوه‌های توی سفره نگاه کرد و گفت: «دست همه درد نکند. سفره پر از میوه‌های پاییزی و یلدایی شد.» بعد هم همه دور سفره نشستند و میوه خوردند.

